

از تحمل به تساهل و مدارا

فرخ نعمت پور

تحمل موجود در جامعه ما همیشه در خط تماس با عدم تحمل و پدیده حذف بوده است، و بنابراین تاریخ جوامع ما گاهی عرصه‌گاه خشونت‌های عجیب و غیره منتظره‌ای بوده است. برای دوری گزیدن از خشونت، چاره‌ای نیست جز اینکه در عرصه فرهنگی نیز ما از فرهنگ تحمل به فرهنگ مدارا و تساهل گذرکنیم.

ولتر جانی می‌گوید که امکان ندارد بتوان مردم را متساهل و بامدارا بار آورد، مگر اینکه آنان را گوناگون و معتقد به گوناگونی بار آورد.

در این سطور امر تساهل و مدارا با گوناگونی پیوند یافته است. گفته‌هایی که ناظر بر آن است که نمی‌شود مدارا کرد مگر اینکه گوناگونی را پذیرفت. فردی که فقط عقاید خود را می‌پذیرد و فراتر از آن سعی در تحمیل آن به دیگران دارد، فردی مستبد است که مدارا و تساهل به عنوان ارزش در فرهنگ وی جانی ندارد. چنین فردی فقط همفکران و همکیشان خود را می‌پذیرد، و تحمل می‌کند.

اما ولتر اینجا فراتر از این اندیشه موضوع دیگری را نیز مطرح می‌کند که جای تامل است، و آن این است که فردی که می‌خواهد با مردم با مدارا و تساهل (tolerance) رفتار کند، باید لاجرم در وجود مردم ارزش تساهل را بازیابد. یعنی فردی که خود معتقد به مداراست، مشکل است که بتواند با مردمی تا کند که ارزش مدارا در میان آنان جانی ندارد. یعنی امر مدارا در فرد بستگی به وجود مدارا در جامعه دارد. رابطه‌ای متقابل، که وجود خود را در این مشروط بودن به دیگری بازمی‌یابد. وجود عنصر تساهل در فرد بستگی به وجود آن در میان آحاد مردم جامعه دارد. فرد متساهل بنابراین نمی‌تواند مردم نامعتقد به مدارا را تحمل کند، و از اینجا متوجه می‌شویم که امر تساهل در فرد زیرمجموعه فاکتور بزرگتری است به اسم پروژه تساهل در خود جامعه.

و باز فراتر از این، ولتر معتقد است (بنابراین گفته) که مدارا امری آموزش و پرورشی می‌باشد، و باید برای وجود آن دست به ایجاد آن زد. در اینجا امر آموزش و پرورش به امری دو جانبه و چند جانبه تبدیل می‌شود که در جریان آن هم خود فرد ارزش تساهل را در خود ایجاد و نهادینه می‌کند، و هم این ارزش را در جامعه و آحاد آن ایجاد می‌کند. اما در این گفته این نکته که کی آموزگار است و کی شاگرد، نهان است. شاید بتوان گفت که ابتدا آموزش تساهل از طرف افراد معتقد به این امر آغاز می‌شود (از طریق نهادها)، آنگاه خود آموزش دهنده در جریان آموزش ارزش تساهل را نیز در خود نهادینه می‌کند. و سنگینی کار آنجاست که آموزش دهنده که خود هنوز عنصر تساهل در وی کاملاً نهادینه نشده، باید راه دشوار آموزشی را که خود شروع کرده است در آینده متناقض و چند جانبه به پیش ببرد. آینده متناقض که در آن آموزش دهنده نیز، آموزش می‌بیند.

اما اگر بگوییم که وجود تساهل بستگی به وجود متقابل این ارزش در فرد و جامعه دارد، آیا دچار تناقضی در خود مسئله نشده‌ایم؟ اگر وجود تساهل در فرد، بستگی به وجود این عنصر در جامعه دارد، و وجود تساهل در جامعه بستگی به وجود آن در فرد، آیا ما با یک تسلسل بیهوده روبرو نخواهیم بود؟ و برای اینکه ما دارای فرهنگ مدارا در جامعه باشیم، باید از کجا شروع کرد: از فرد یا از جامعه؟ آیا این پروژه‌ای است که از یکی از اینها شروع و به دیگری سرایت می‌کند؟ یا اینکه می‌تواند پروژه‌ای باشد که از مجموع این دو عنصر برمی‌خیزد، و هر دو اینها همزمان در خلق آن تاثیر مشخص دارند؟ در این مورد می‌توان به یک مورد تاریخی اشاره کرد که می‌تواند سودمند باشد.

در مقدمه کتاب ولتر که در مورد فرهنگ تساهل و مدارا نگاشته شده است، به زبان نروژی آمده است: "هنگامی که ولتر در سال 1763 کتاب خود را در باره تسامح در آستانه مرگ جان کالاس منتشر کرد، هم او و هم کسان بسیار دیگری مدتهای مدیدی بود که به این مقوله ابراز علاقه‌مندی می‌کردند." 1 اما محکوم به مرگ کردن انسانی به اسم "جان کالاس" به جرم قاتل بودن (و البته در حقیقت به جرم پروتستان بودنش)، امر اعتقاد به تساهل را در ولتر قدرت بیشتر می‌بخشد. ماجرا از این قرار می‌باشد که در آن زمان در فرانسه مذهب کاتولیک مذهب رسمی دولتی بود، و اگرچه مثل دوران لودویک چهاردهم تبعیض دینی و مذهبی وجود نداشت، اما کماکان فضا طوری بود که مثلا پروتستانها به طور عمده تنها تحمل می‌شدند و تحمل البته به معنای روحیه باز ضرور در مقابل آنان نبود. خانواده جان کالاس یک خانواده پروتستان بود که در آن دوران زندگی می‌کردند. یکی از پسرهای جان کالاس به مذهب کاتولیک می‌گروید، که بعدا جسد بی‌جانش در خانه روی کف اتاق پیدا می‌شود. با کشف این مسئله، قدرت وقت، جان کالاس را به جرم قتل پسرش (به نظر آنان جان پسر خود را به قتل رسانیده، زیرا که کاتولیک شده بود) به مرگ به شیوه فجیعی محکوم می‌کند. اگرچه هیچوقت مدرک کافی در اثبات این ادعا که پدر قاتل پسر بوده است، نداشته است.

در این داستان تاریخی می‌بینیم که امر تساهل به نوعی در جامعه وجود دارد (شاید بتوان گفت که تحمل اولین مرحله در مسیر پیشروی به سوی تساهل است، البته در حالت مثبت آن)، و آن این است که کاتولیکها به نوعی پروتستانها را می‌پذیرند، اما در همان حال چنان جوی وجود دارد که در اثر آن می‌تواند این جو تساهل ظاهری (تحمل) در اثر حادثه‌ای شکاف بردارد، و به فاجعه‌ای منتهی شود. در اینجا نقش ولتر و یا شاید دیگر روشنفکران به عنوان کس یا کسانی که باید وارد

میدان شده و با اعتراض، موضع گیریها و نوشته‌های خودشان وضعیت را از تحمل به سوی تساهل رهنمون شوند، کاملاً برجسته می‌شود. شاید بتوان گفت که عدم توانایی یک تفکر یا گرایش معین در پاکسازی قطعی طرف دیگر خود در طول تاریخ آن امکانی بوده که به طور عینی ایده تحمل و تساهل را به نوعی در جامعه پرورانیده است. یا شاید به مانند ولتر می‌توان یک دلیل فیزیولوژیکی برای آن آورد، و آن اینکه انسانها خود موجوداتی ضعیفند، و همین ضعف علت تحمل، مدارا و تساهل می‌باشد. یعنی اینکه هیچ انسانی یا انسانهایی آنقدر قدرتمند نیستند که بتوانند دیگران را برای همیشه حذف کنند.

در این حادثه تاریخی و مشهور تاریخی قرن هفدهمی فرانسه می‌توان به وضوح به آن نتیجه رسید که وارد شدن پدیده تحمل و تساهل هم امری اجتماعی و هم امری فردی می‌باشد. و نیز پدیده‌های فیزیولوژیکی. تحمل، یک رکن زندگی اجتماعی و اخلاق، و نیز رکنی از روانشناسی فردی می‌باشد که می‌تواند به اندیشه نیز فراروانیده و فرموله شود. بنابراین در مورد ریشه فرهنگ تحمل و مدارا می‌توان گفت که این فرهنگ هم بعد عینی و اجتماعی دارد، و هم بعد و ریشه فردی. تحمل و مدارا به عنوان یک پدیده عینی از طریق فرد فرموله شده و به اندیشه‌ای واضح تبدیل می‌شود. در حقیقت کار ولتر این است تحمل عینی موجود در جامعه را به فرهنگ مدارا و تساهل از طریق یک بحث فلسفی فرابرویاند. و این به معنای فرابردن جامعه از تحمل ناچاری پدیده‌ای، به تحمل عقلانی آن، بدین معنا که دیگر فرد از این زاویه، دید و اندیشه دیگری را تحمل نمی‌کند که علیرغم تحمل، این فقط اوست که حق دارد، بلکه از این زاویه نیز که دید و اندیشه دیگری یک واقعیت و حق است. و اگر مرزی وجود دارد همانجاست که حق کسی حق دیگری را پایمال نکند.

جوامع شبیه ما، در بهترین حالت جوامع تحملی هستند و نه جوامع تساهل و مدارا. و این پدیده امری است که وجود آن نه فقط در سیستم سیاسی، بلکه در روابط و ساختار اجتماعی نیز صادق است. سیستم سیاسی در بهترین حالت تحمل می‌کند، چونکه قدرت روبیدن همه مخالفان پنهان و آشکار را ندارد، و جامعه نیز تحمل می‌کند، چونکه آرامش و آسایش به وی حکم می‌کند که برای زیستن به این تحمل ناچاری احتیاج دارد. اما البته هیچکدام از این تحملها به آن چنان درجه‌ای از عقلانیت نرسیده‌اند که روزی به ضرب و شتم طرف مقابل خود و یا کشتن وی فرا نروید. تحمل موجود در جامعه ما همیشه در خط تماس با عدم تحمل و پدیده حذف بوده است، و بنابراین تاریخ جوامع ما گاهی عرصه‌گاه خشونت‌های عجیب و غیره منتظره‌ای بوده‌است. برای دوری گزیدن از خشونت، چاره‌ای نیست جز اینکه در عرصه فرهنگی نیز ما از فرهنگ تحمل به فرهنگ مدارا و تساهل گذر کنیم. زیرا که تساهل آن ارزشی است که ذهن را از انقیاد و استبداد و مستبد بودن بدر می‌آورد، و فرد را آزاد بار می‌آورد.

1- Traktat om toleranse. Voltaire. Oversett og med forord av Birger Huse. Digibok AS. Skyen 2005. side 7